

مطالعات علوم انسانی؛ کامیابی‌ها و کاستی‌ها

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۳۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۱۰/۰۹

قاسم ترخان*

چکیده

اگرچه از گذشته‌های دور بر، علوم رایج در حوزه‌های علمیه، علوم دینی اطلاق می‌شده است و پیش از انقلاب نیز افرادی مانند شهید مطهری از آن سخن گفته‌اند، اما پس از انقلاب اسلامی ایران تحولاتی در این مطالعات پدید آمد که بررسی مجدد آنها را ضروری می‌نماید. نوشتار حاضر با روش آماری در صدد تبیین آن است. پس از تأکید رهبران انقلاب (امام و رهبری) بر ضرورت تولید علوم انسانی اسلامی و تأسیس نهادها و پژوهشگاه‌هایی در راستای تحقق آن، بحث‌های زیادی از سوی مخالفان و موافقان وارد ادبیات علمی شد و سه رویکرد عمده در موافقت با علوم انسانی اسلامی شکل گرفت. این جریان‌ها با وجود کاستی‌ها و فاصله با نقطه مطلوب، به توفیقات زیادی نائل آمده و به لحاظ کمی و کیفی گام‌های اثرگذاری را در سه محور نقد علوم انسانی رایج (شامل نقدهای معرفتی،

* دانشیار گروه کلام پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. tarkhan^{۸۶}@gmail.com

اخلاقی، دینی و کارکردی، پژوهش‌های تام و وافر در باره پیرانگاره‌های علوم انسانی (شامل تبیین دقیق رابطه علم و دین و ماهیت علوم انسانی اسلامی و معیار دینی بودن، امکان، جواز و مطلوبیت و ضرورت علوم انسانی)؛ تولید رشته‌های علوم انسانی اسلامی برداشته‌اند. مطالعات آماری اگرچه از فراوانی تولیدات در دو محور اول حکایت دارد، اما بازپژوهی و عمق‌بخشی به این مطالعات یک ضرورت انکارناپذیر است. همچنین لازم است با عنایت به شاخص‌های اسلامیت علوم، برای تحقق آنها تلاش بیشتری صورت گیرد؛ به‌ویژه بر استخراج مبانی عام علوم انسانی مطلوب و مبانی خاص رشته‌های علوم انسانی از قرآن، تمرکز شود که در تولید علوم انسانی اسلامی، نقش محوری دارد.

واژگان کلیدی: علوم انسانی، انقلاب اسلامی، علم دینی، رابطه علم و دین، تمدن اسلامی.

۱. درآمد

پیش از پرداختن به موضوع اصلی این نوشتار، لازم است چند مطلب به عنوان مقدمه تبیین شود:

۱-۱. مراد از علوم انسانی

از «علوم انسانی» تعاریف گوناگونی ارائه شده است. گاهی مقصود از آن، معنای عامی است که شامل دانش‌هایی می‌شود که در بردارنده قضایا و قیاسات «تبیینی» اخباری، «تکلیفی» الزامی و «ترجیحی» ارزشی

معطوف به بینش‌ها، منش‌ها، کشش‌ها و کنش‌های فردی و اجتماعی آدمیان در وضعیت‌های گوناگون و ظروف مختلف حیات انسانی، است و زمانی نیز مقصود از آن، علوم انسانی تجربی^۱ یا علوم رفتاری-اجتماعی است که در افق خاص محدود به رشته‌هایی از معرفت می‌شود که صرفاً از روش تجربی بهره می‌برند و به انسان قدرت پیش‌بینی می‌دهند.^۲

اگرچه می‌توان از نقش انقلاب در شکوفاسازی و تعمیق علوم انسانی به معنای عام آن سخن گفت، اما محل نزاع و معركة آرا در معنای خاص علوم انسانی است، از این رو این معنا محور بررسی قرار خواهد گرفت.

۲-۱. مراد از علوم انسانی اسلامی

مقصود از علوم انسانی اسلامی، معرفت و دانشی است که به گونه‌ای به دین استناد دارد. حاصل پژوهش نگارنده در سال‌های اخیر، نتایج زیر بوده است:

اولاً دو گونه عنصر و متغیر رکنی و غیررکنی در ماهیت و هویت علوم، دخیل هستند. عناصری مانند مبادی، منابع، موضوع، مسائل و نظریه‌های علمی، غایت و روش علم از عناصر رکنی و متغیرهای ماهیت‌ساز و مولد علم‌اند که تکوّن و تشخّص ماهوی هر دانش و مسائل

۱. موضوع این علوم، انسان متعارفی است که در دسترسی تجربه و آزمون قرار می‌گیرد و شامل گزاره‌هایی می‌شود که رفتارهای فردی و اجتماعی انسان‌ها را تبیین یا تفسیر می‌کند (ر. ک: ژولین، ۱۳۷۲، ص ۳۳/ سروش، ۱۳۷۳، ص ۱۱).

۲. برای آگاهی از این تعاریف ر. ک: ترخان، ۱۳۹۶، ص ۷۳-۱۰۷.

اساسی آن در گرو آنها است. عناصری مانند مؤسس، ظروف تاریخی، فرهنگی و اجتماعی، و تکوّن و تطوّر و ساختار صوری دانش از عناصر غیررکنی و متغیرهای هویت‌بخش علم‌اند که موجب تعیین هویت دانش‌ها می‌شوند.

ثانیاً شاخص دینی‌شدن علوم به دینی‌شدن هر یک از عناصر فوق است؛ یعنی دینی‌بودن هر یک از این عناصر در دینی‌بودن علوم تأثیرگذارند؛ اما به‌تناسب اینکه وصف دینی‌شدن وصف کدام یک از عناصر پیش‌گفته باشد (وصف علم است یا معلوم یا عالم و بانیان آن یا عوامل بیرونی) از قابلیت شدت و ضعف برخوردار می‌شود.

۳-۱. فرایند پژوهش و چارچوب نظری تحقیق

روشن است اگر بخواهیم کامیابی‌ها و کاستی‌های مطالعات ناظر به اسلامی‌سازی علوم انسانی را در بازه چهل‌ساله پس از انقلاب مورد بررسی قرار دهیم، انجام تحقیقی میدانی و آماری، ضروری به نظر می‌رسد. در این راستا گروه ویژه‌ای با بررسی کمی و کیفی مؤسسات، پژوهشگاه‌ها و نهادهایی که پس از انقلاب به منظور اسلامی‌سازی علوم انسانی شکل گرفته‌اند، کامیابی‌ها و کاستی‌ها را مورد ارزیابی قرار دهد. بی‌گمان در جهت بررسی کمی موارد زیر می‌توانند به عنوان شاخص مطرح شوند:

۱. آثار علمی تولیدشده اعم از متون و منابع مکتوب، مانند کتاب و مقاله

و...

۲. نیروی انسانی تربیت‌شده

۳. گفتمان ایجادشده

۴. خدمات ارائه‌شده

و در جهت بررسی کیفی (میزان اثرگذاری)، شاخص‌های زیر را مورد توجه قرار داد:

۱. شمار و تعداد چاپ کتاب و مقاله

۲. میزان ارجاعات در نمایه استنادی علوم ایران

۳. تعداد مراجعه در کتابخانه‌های حوزوی و دانشگاهی

۴. ارزیابی کیفی نخبگان و خبرگان

آنچه در این پژوهش صورت گرفته همه این موارد نیست -البته کاری است که از عهده یک فرد خارج است- بلکه صرفاً تحلیلی بر اساس دستاوردهای بارگذاری‌شده توسط مراکز منتخب در فضای مجازی است. این اطلاعات اگرچه اندک و ناقص‌اند و روزآمد نیستند، اما می‌توانند ما را به واقعیت موجود در این عرصه -با ضریب خطای اندک- نزدیک کنند.

۲. کامیابی‌ها و کاستی‌ها

کامیابی‌ها و کاستی‌ها را می‌توان در موارد زیر بررسی کرد:

۲-۱. شکل‌گیری جریان‌های مخالف و موافق

در این دوران می‌توان از شکل‌گیری چهار جریان اساسی نام برد که در

نوع خود یک موفقیت است؛ زیرا تولید علم در بستر تضارب آرا شکل می‌گیرد:

برخی که می‌توان آنان را جریان غرب‌گرا نامید، منکر علوم انسانی اسلامی شدند. اینان مجموعه دانش غربیان را تأیید کرده و به تحول علوم انسانی باور ندارند و تلاش می‌کنند نقدهایی را متوجه نظریه علم دینی کنند و آن را ناممکن یا بدون فایده جلوه دهند و در عین حال نقدهایی را متوجه علوم انسانی در ایران می‌دانند و کتاب‌هایی در این زمینه تألیف کرده‌اند؛ مانند: *آسیب‌شناسی نقادانه علوم انسانی و اجتماعی در ایران که در سال ۱۳۹۴ از سوی بهاره آروین، حسین ابراهیم‌آبادی و علی پایا تألیف و توسط پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری به چاپ رسید.*

موافقان علم دینی را می‌توان در سه رویکرد عمده زیر جای داد: رویکرد اول، پذیرش علوم انسانی متداول را امری اجتناب‌ناپذیر دانسته و در خوشبینانه‌ترین وجه، تحول در علوم انسانی را به منزله تغییرات ظاهری در متون و سرفصل‌های دانشگاهی برای رفع برخی تعارضات آشکار میان آموزه‌های اسلامی و نظریه‌های غربی و سکولار می‌داند. رویکرد دوم، با کنار گذاشتن کامل علوم انسانی متداول و حتی نفی روش‌شناسی‌های رایج علمی، تحول در علوم انسانی را به معنای جایگزین کردن آموزه‌های نقلی اسلامی با علوم انسانی موجود می‌داند. در این جریان غرب‌ستیز اگرچه گرایش‌های مختلفی وجود دارد، اما همگی بر این نکته

تأکید دارند که تمام دستاوردهای غربیان نادرست و کفرآلود و طاغوتی‌اند و باید به روش دیگری به علوم انسانی اسلامی دست یافت. با توجه به نگاه این جریان، باید بر اساس نصوص دینی یا با تکیه بر ایمان و ولایت الهی، علم دینی را تأسیس و تولید کرد. جریان‌هایی مانند مکتب تفکیک و فرهنگستان علوم اسلامی که مرحوم سیدمنیرالدین حسینی آن را راه انداخت، به رویکرد غرب‌ستیزانه تعلق دارند.

رویکرد سوم که نگاهش به موضوع تحول در علوم انسانی دور از هرگونه افراط و تفریط و نگاهی متعادل است، بر این باور است که علوم انسانی و طبقه‌بندی آن باید بر اساس جهان‌بینی اسلامی، مورد بازنگری قرار گیرد و در این بازنگری قطعاً علاوه بر تحول در فلسفه علوم انسانی و به تبع آن، فلسفه‌های هر علم (فلسفه‌های مضاف) و ضمن ارائه روش‌شناسی‌های جدید، در جایگاه و کارکرد روش‌شناسی‌های متداول علمی نیز تغییراتی حاصل شود. بنابراین رویکرد سوم علاوه بر درک فوائد گزینش همه‌جوه مثبت و ممتاز علوم انسانی متداول، بیش از هر چیز، بر تولید فکر و تئوری و تأسیس بنیان‌های جدید علمی بر پایه مبانی و اصول دینی و توجه به اقتضائات بومی تأکید دارد. گفتنی است این رویکرد جریان‌هایی را به خودش اختصاص داده است.

این جریان که ما آن را جریان غرب‌گزین می‌نامیم، به دنبال نفی مطلق دستاوردهای علمی غرب نیست و از طرف دیگر غرب‌گرایانه به آنها نمی‌نگرد و شکل فرایندی و مدل‌سازی غربیان را برای تولید علم دینی،

آموزنده تلقی می‌کند و برای روش‌های عقلی و تجربی و روش‌شناسی و برخی از دستاوردهای علوم غربی، ارزش معرفت‌شناختی قائل است. دیدگاه‌هایی مانند نظریه علم دینی حداکثری آیت‌الله جوادی آملی و همچنین نظریه علم دینی مبنایی- ارزشی- اجتهادی آیت‌الله محممتقی مصباح یزدی را می‌توان در طیف نظریه‌های غرب‌گزینه‌ها قرار داد.

جریان غرب‌گریز با صرف‌نظر از حق و باطل بودن علوم انسانی غربی در صدد تأسیس علوم انسانی اسلامی است و باور دارد که می‌توان با روش دینی و اجتهادی به چنین علمی دست یافت. جریان‌ها و نظریه‌هایی مانند نظریه آیت‌الله شهید محمدباقر صدر و نظریه استاد عابدی شاهرودی با عنوان علم دینی اجتهادی عام و نظریه برخی از پژوهشگران پژوهشگاه حوزه و دانشگاه با عنوان «مدل پارادایم اجتهادی دانش دینی» (پاد) در طیف جریان غرب‌گریزانه می‌باشند.

در این بین دیدگاه‌های دیگری نیز وجود دارد مانند جریان عقلانیت اسلامی و نظریه الگوی حکمی- اجتهادی که استاد عبدالحسین خسروپناه بر آن تأکید می‌ورزد، یا الگوی دو سطحی (تجربی و غیرتجربی) علم دینی که حجت الاسلام حسین بستان پیشنهاد می‌دهد^۱ و ...

در سال‌های گذشته تقریباً رویکرد اول بر سایر رویکردها غلبه داشته

۱. برای آگاهی از این دیدگاه‌ها به منابع زیر مراجعه شود: حسین بستان و همکاران؛ گامی به سوی علم دینی، ج ۱، ص ۱۳۸-۱۵۹. عبدالحسین خسروپناه و همکاران، در جستجوی علوم انسانی اسلامی، ج ۱، ص ۵۹-۶۲۴. احمدحسین شریفی، مبانی علوم انسانی اسلامی، ۲۳۳-۲۶۵.

است و همین امر موجب گردیده تا سطح اقدامات انجام‌شده در زمینه تحول علوم انسانی، قانع‌کننده نباشد. البته با توجه به تدریجی‌بودن تولید علوم انسانی اسلامی، صرف این مقدار وقت و هزینه برای پختگی یک امر ضروری بوده است.

۲-۲. ایجاد مراکز آموزشی و پژوهشی

بعد از انقلاب اسلامی مؤسسات و نهادها و پژوهشگاه‌هایی مانند پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، مجمع عالی حکمت اسلامی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، دانشگاه امام صادق (ع)، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، مرکز پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی صدرا، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی و... برای اسلامی کردن علوم انسانی تأسیس شده و به عنوان متصدی این موضوع شناخته شده‌اند.

این مراکز بر اساس اطلاعاتی که در پایگاه‌های خود بارگذاری کرده‌اند، رویکردهای متفاوت و دستاوردهایی نیز داشته‌اند که علی‌رغم فقر منابع و به‌روز نبودن اطلاعات این پایگاه‌ها می‌توان موارد زیر را برشمرد:

۱. همه این نهادها پس از انقلاب اسلامی شکل گرفته‌اند.
۲. اگرچه توجه اصلی این مراکز به تربیت نیروی انسانی و تولید علم

(انتشار کتاب و مجله و...) بوده است، اما تمرکز چندانی بر تولید علوم انسانی اسلامی نداشته‌اند.

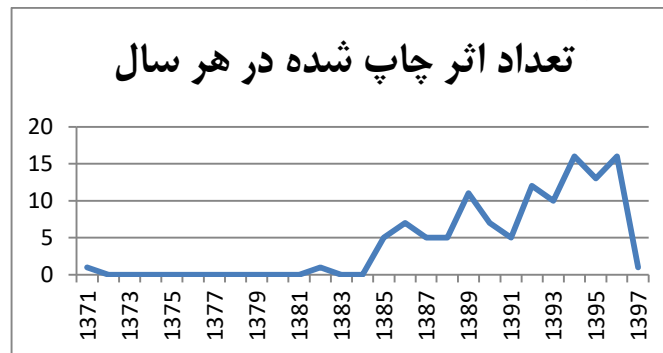
۳. در این بین از حیث تولید کتاب و مقالات از بین مراکزی مانند مؤسسه امام خمینی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه و دانشگاه باقر العلوم و فرهنگستان، بیشترین سهم از آن پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی بوده است؛ به عنوان نمونه در بازه زمانی ۸۶ تا ۹۶ این مراکز ۴۹۰ کتاب و ۱۵۷۷ مقاله منتشر کرده‌اند که ۱۷۱ کتاب و ۵۵۸ مقاله به این مرکز اختصاص دارد:

تعداد مقالات منتخب	تعداد کتب منتخب	نهاد
۴۳۴	۱۳۵	مؤسسه امام خمینی
۴۱۸	۱۶۳	پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
۵۵۸	۱۷۱	پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
----	۲۱	فرهنگستان
۱۶۷	----	دانشگاه باقر العلوم

۲-۳. تنوع حوزه‌های پژوهشی

پیش از انقلاب، مباحث علوم انسانی از حیث موضوعی، بسیط و مجمل بود و شامل همه عرصه‌های مورد نیاز نمی‌شد. به عنوان مثال اکثراً به حوزه رابطه علم و دین اختصاص داشت، اما پس از آن پژوهش‌ها در سه

حوزه نقد علوم انسانی متداول، پیرانگارها (عناصر پیرامونی علم یا نظریه؛ مانند سخن گفتن از رابطه علم و دین و مباحث مربوط به معنای علم دینی و علوم انسانی اسلامی و امکان و هستی‌پذیری، جواز، بایستگی، فائده‌مندی و ضرورت علوم انسانی اسلامی) و حوزه تولید رشته‌های علمی متمرکز شد؛ اگرچه در برخی حوزه‌ها فعالیت بیشتری در این چهل سال صورت گرفت و برخی حوزه‌های دیگر نیازمند پژوهش‌های بیشتر است. بر اساس نمودار زیر مطالعات در باره علوم انسانی از سال ۱۳۸۴ سیر صعودی به خود گرفته است.



در ادامه هر یک از حوزه‌های پیش گفته مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱-۳-۲. نقد علوم انسانی متداول

آسیب‌شناسی علوم انسانی رایج از جمله گام‌های اساسی و پیشینی در تولید علوم انسانی اسلامی به شمار می‌آید. این بحث‌ها ضمن آنکه از حیث

کارکردی ضرورت تولید علوم انسانی اسلامی را به اثبات خواهد رساند، می‌تواند در ترسیم وضعیت مطلوب علوم انسانی مؤثر باشد.

بررسی وضعیت موجود از حیث کمی و کیفی:

حاصل بررسی ۱۲۳ اثر معرفی‌شده در فضای مجازی حکایت دارد که تنها ۱۳ اثر به حوزه نقد، اختصاص دارد. البته برخی از آثار در نقد وضعیت موجود علوم انسانی در ایران است. اولین اثر این دوره، مربوط به سال ۱۳۸۸ می‌باشد.

گستره محتوایی نقدها شامل نقدهای معرفتی، اخلاقی، دینی و کارآمدی است. نقدهای معرفتی شامل نقد مبانی و روش و نظریه و... است و در دو سطح حداقلی^۱ و حداکثری مطرح شده است. در نقد حداکثری بر نادیده‌انگاری عوامل فراطبیعی تأثیرگذار در عالم طبیعت^۲ و عدم درک همه وجوه واقعیت^۳ از سوی علوم تجربی تأکید شده و سکولاریزسیون گزاره‌های

۱. ناقدان حداقلی، علم جدید را فاقد بنیان متافیزیکی استوار می‌دانند. در نتیجه، حتی اگر یافته‌هایش در محدوده جهان مادی قابل اعتماد باشد، مدلول‌های دیگر آنکه به عوالم برتر از ماده اشاره دارد؛ یعنی تعمیم‌های متافیزیکی عالمان علوم جدید نارواست و مورد خدشه خواهد بود (سیدحسین نصر؛ نیاز به علم مقدس؛ ص ۲۵).

۲. ناقدان حداکثری معتقدند نقیصه علم جدید به محدوده مابعدالطبیعه خلاصه نمی‌شود، بلکه اطلاق یافته‌های علم جدید بر امور مادی را نیز دچار مشکل می‌کند؛ زیرا عوالم برتر در عالم ماده تأثیر فعال و دمامد دارند و عالم مادی فروترین ساخت واقعیت است (ر. ک: قاسم ترخان؛ سطوح سکولار علوم تجربی؛ ص ۱۳۱-۱۷۷).

۳. علم در بهترین حالت به درک جوهری از واقعیت نائل می‌شود، اما درک همه وجوه ←

علوم انسانی، نه تنها برای جامعه اسلامی مضر دانسته شده است^۱، بلکه ادعا شده است که به جهت فقدان مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی صحیح، توصیف درستی از پدیده‌های انسانی و اجتماعی جامعه سکولار نیز به دست نمی‌دهد.^۲

از جهت اخلاقی نیز به عنوان نمونه این نقد ارائه شده که علم در درون خود فاقد عنصری است که پژوهش‌های علمی را جهت دهد و بهره‌گیری از

واقعیت و احاطه بر همه عوامل دخیل، حتی اگر ممکن باشد، معمولاً دور از دسترس است، بدین لحاظ علم دینی می‌تواند در مواردی این نقیصه را نیز برطرف کند و وجوه دیگری از واقعیت و بخشی از عوامل دخیل در پدیده‌ها را که از نگاه عالمان تجربی مخفی مانده، آشکار سازد (حسین بستان و همکاران؛ گامی به سوی علم دینی، ج ۱؛ ص ۴).

۱. برخی معتقدند با مروری به برنامه‌های توسعه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی که در دوره‌های مختلف در ایران با توجه به نظریه‌های علمی به مرحله اجرا در آمده است، می‌توان به این نتیجه رسید که برنامه‌ریزی‌های انجام‌شده در این سه عرصه، بر مبانی سه‌گانه اثبات‌گرایی (برنامه‌های توسعه اقتصادی عمدتاً بر این مبنا ارائه شده‌اند)، تفسیری (برنامه‌های توسعه فرهنگی را می‌توان منبعث از این مبنا دانست) و انتقادی (اغلب برنامه‌های توسعه سیاسی با چنین رویکردی ارائه شده‌اند) بوده است؛ و از آنجایی که پارادایم‌های گفته‌شده در برخی موارد متعارض با مبانی اسلامی است، تحقق اهداف و آرمان‌های انقلاب اسلامی را با مشکل و موانع جدی مواجه کرده است (ر. ک: ایمان، پارادایم‌های علوم انسانی غربی و اسلامی، ص ۳۰۳-۳۱۹).

۲. در برخی از نقدها آمده است: محدودیت هر یک از پارادایم‌های اثباتی، تفسیری و انتقادی در هستی‌شناسی موجب شده است تا حوزه معرفت‌شناسی آنها هم با محدودیت مواجه شود. هستی‌شناسی عقلانی و معرفت‌شناسی عینیت‌گرا در پارادایم اثباتی؛ هستی‌شناسی عقلانی و معرفت‌شناسی ذهنیت‌گرا در پارادایم تفسیری و بالاخره هستی‌شناسی خلاقانه و معرفت‌شناسی ذهنیت‌گرا در پارادایم انتقادی، باعث شده است که علم حاصل از این پارادایم‌ها به‌صورت ناقص عرضه شود و توانایی توضیح کامل واقعیت را نداشته باشد (ر. ک: همان، ص ۳۰۳-۳۱۹).

یافته‌های علمی را هدایت و مهار کند. از سویی دیگر علم در مقام تحقق با اخلاق خاصی (انسان محوری، رابطه خصمانه با طبیعت و...) ملازم بوده که می‌توان این نقیصه را با تعالیم دینی حل کرد (بستان و همکاران، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲-۷).

از جهت دینی، نیز بر این نکته تأکید شده که علوم جدید در برخی موارد دعاوی ناموجهی را مطرح می‌کنند که در تعارض با دین است. این تعارض گاهی بین اهداف و آرمان‌های علم جدید با اهداف دین و زمانی در ناحیه گزاره‌های توصیفی و تبیینی است.

بخش دیگری از نقدهای ارائه شده مربوط به کارآمدی علوم انسانی رایج است. در این باره بر این نکته تأکید می‌شود که برخی از نظریات علوم انسانی رایج نه تنها راهگشای مشکلات جاری کشور نیستند، بلکه سال‌ها است که در کشورهای مبدأ نسخ شده‌اند.

گاهی این ناکارآمدی در مراحل پنج‌گانه نهضت اسلامی^۱ مورد بررسی قرار گرفته و ادعا شده که این علوم نتوانسته‌اند مرحله اول یعنی انقلاب اسلامی را پیش‌بینی کنند. مرحله دوم (تشکیل نظام اسلامی) نیز بر اساس نظریه‌پردازی علوم انسانی غربی در باره مدل حکومت و امر سیاست نبوده است. در مرحله سوم (تشکیل دولت اسلامی) نیز اگرچه تاکنون نهادها و ساختارهای متناسب طراحی شده، اما به دلیل ضعف در علوم انسانی، این

۱. این مراحل در دیدار آیت‌الله خامنه‌ای با دانشجویان کرمانشاه، ۱۳۹۰/۰۷/۲۴ از سوی ایشان مطرح شده است.

امکان فراهم نشده که در همه زمینه‌ها الگوهای اسلامی بر پایه اصول اسلامی و عقلانیت طراحی، عرضه و پیاده‌سازی شوند. مرحله چهارم (تشکیل جامعه اسلامی؛ یعنی جامعه‌ای که همه مقاصد، اهداف و آرمان‌های اسلام، مانند عدالت فراگیر و... در آن تحقق یافته باشد) را نیز نمی‌توان از علوم انسانی سکولار و تئوری‌های اقتصاد سرمایه‌داری و... انتظار داشت. بر این اساس به طریق اولی، مرحله پنجم (تشکیل امت اسلامی یا ایجاد تمدن اسلامی) نیز نیازمند مجاهدت گسترده علمی و عملی و تولید علوم انسانی متناسب با این اهداف می‌باشد که از آن به علوم انسانی اسلامی تعبیر می‌شود (سیدعلی خامنه‌ای، ۱۳۸۹/۰۷/۲۹).

با نگاهی به اقدامات انجام‌شده باید گفت پژوهش‌هایی که در این محور به انجام رسیده قابل تقدیر است؛ مانند آنچه آقای خسروپناه در جلد دوم کتاب در جستجوی علوم انسانی انجام داده یا مقالاتی که در نقد علوم انسانی متداول در جلد چهارم مجموعه مقالات نخستین کنگره بین‌المللی علوم انسانی ارائه شده است و...، اما در جهت عمق‌بخشی به نقدهای وارده و تولید محتوا در سطح مطلوب، بازپژوهی چالش‌ها و آسیب‌هایی که علوم انسانی رایج با آن مواجه‌اند، ضروری به نظر می‌رسد. از این رو لازم است برنامه‌هایی در جهت هدایت مراکز پژوهشی یا انجام پژوهش‌های ضروری و کاربردی ترتیب داده شود. در هر حال به نظر می‌رسد که باید در جهات معرفتی، اخلاقی، دینی و کارآمدی نقدها عرضه شود و برنامه‌ریزی‌ها صورت پذیرد.

بی‌گمان نقد علوم انسانی رایج از جهات گفته‌شده باید شامل همه عناصر و مؤلفه‌های این علوم شود؛ اگرچه نقد برخی از عناصر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به عنوان نمونه روش علوم انسانی رایج از جمله مواردی است که باید بیش و پیش از سایر موارد مورد ارزیابی قرار گیرد؛ یعنی علاوه بر نقد گزاره‌ها و نظریه‌ها و نیز نقد مبانی، پیش‌فرض‌ها و اهداف آنها، باید روش‌های تحقیق که در حکم ماشین تولید علوم انسانی می‌باشند، مورد بررسی قرار گیرند.^۱ همچنین بررسی مبانی دینی‌ای که به صورت عام و مشترک در نقد علوم انسانی و به صورت خاص در نقد علم خاصی از علوم انسانی به کار می‌آید، از جمله مباحث اساسی در جریان تولید علم دینی خواهد بود.

۲-۳-۲. پژوهش‌های پیرانگاره‌ای

یکی از گام‌هایی که پس از انقلاب پی‌گیری شد، پژوهش در باره مسائل پیرامونی علوم انسانی مانند رابطه علم و دین و معنای علم دینی و علوم انسانی اسلامی و امکان و هستی‌پذیری، جواز، بایستگی، فائده‌مندی و ضرورت علوم انسانی اسلامی است که از آن به پیرانگاره‌های علوم

۱. برخی از اندیشمندان این مرحله را شامل چهار گام دانسته‌اند: الف. نقد کتاب‌های درسی به لحاظ روشی و محتوایی؛ ب. نقد نظریه‌های غربی با یکدیگر؛ ج. نقد نظریه‌های غربی با یکدیگر از آموزه‌های اسلامی؛ د. نقد مبانی و پارادایم‌ها و روش‌شناسی علوم انسانی غربی با مبانی معرفت‌شناختی و فلسفی اسلام (ر. ک: خسروپناه و همکاران، ۱۳۹۲، ج ۱، ص ۵۱).

انسانی تعبیر کردیم.

بررسی وضعیت موجود

این مباحث هرچند نقشی در ساخت ماهیت علوم انسانی اسلامی و مدعیات اصلی آن ندارند، اما آنها نیز پیش از هر چیز باید بررسی و تلقی به قبول شده باشند تا سخن گفتن از علوم انسانی اسلامی روا گردد. حاصل بررسی ۱۲۳ اثر موجود در فضای مجازی (به شرح پیوست) بدون احتساب کتاب‌هایی که به ساحات علوم انسانی مانند اقتصاد و جامعه‌شناسی و... مربوط است از آن حکایت دارد که ۱۰۴ اثر به پیرانگارها مربوط است و اولین این آثار نیز به سال ۱۳۷۱ تعلق دارد. از حیث محتوایی بخشی از این آثار به مباحث علم و دین (به عنوان مبنای علم دینی) می‌پردازند که غالباً ترجمه‌اند و بخشی ناظر به چهار موضوع پیش‌گفته‌اند که در این میان دو موضوع زیر از اهمیت مضاعفی برخوردار است.

الف) توسعه در معنای علم دینی

اینکه مقصود از اسلامی‌شدن علوم انسانی چیست؟ در گرو تبیین دقیق از دینی‌شدن علوم است. قیل از انقلاب اگرچه افرادی مثل شهید مطهری از علم دینی سخن گفته‌اند و چهار معنا برای آن ذکر کرده‌اند، اما در حد همان طرح مسئله بود؛ ولی پس از انقلاب به صورت جدی آن‌گونه که خواهد آمد

با سخنان امام خمینی و رهبری/انقلاب این موضوع مورد پی‌گیری قرار گرفت. مروری بر دیدگاه‌های متفاوت در باب معنای علوم دینی، این ادعا را به اثبات می‌رساند:

قبل از انقلاب این اصطلاح دست‌کم دو کاربرد روشن داشته است: الف) علمی که موضوع و مسائل آن علوم، اصول یا فروع اسلام است یا چیزهایی است که اصول و فروع اسلام به استناد آنها اثبات می‌شود (قرآن و سنت). به بیان دیگر، علمی که به بررسی و تفسیر گزاره‌های دینی می‌پردازند؛ مثل علم کلام «که عقاید دینی را از متون دینی استخراج و توصیف می‌کند»، تفسیر قرآن، علوم حدیث و علم فقه «که مقصود خداوند و اولیای دین را از عبارات موجود در متون دینی استنباط و عرضه می‌کنند» (بستان و همکاران، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۱۲۲).

ب) افزون بر این موارد، علمی که به تنقیح مبانی تفسیر و اجتهاد می‌پردازند و مقدمه علوم دسته اول به شمار می‌آیند؛ مانند ادبیات عرب از صرف و نحو و لغت و معانی و بیان و بدیع و غیره و کلام عقلی، اخلاق عقلی، حکمت الهی، منطق، اصول فقه، رجال و درایه (همان).

شهید مطهری در پاسخ به این پرسش که مقصود از «علوم اسلامی» چه علمی است؟ با طرح این مطلب که علوم اسلامی را می‌توان چند گونه تعریف کرد و بنا به هر تعریف، موضوع تفاوت می‌کند، ضمن اشاره به دو معنای مذکور، دو معنای دیگر به علم دینی افزوده است.

ج) علمی که به گونه‌ای جزء واجبات اسلامی است، یعنی علمی که

تحصیل آن علوم هرچند به وجوب کفایی بر مسلمانان واجب است.

د) علمی که در حوزه‌های فرهنگی اسلامی رشد و نما یافته‌اند؛ اعم از آنکه از نظر اسلام آن علوم واجب و لازم بوده یا نه و اعم از آنکه آن علوم از نظر اسلام ممنوع بوده است یا نه؛ ولی به هر حال در جامعه اسلامی و در میان مسلمانان راه خود را طی کرده است، مانند «نجوم احکامی» «نه نجوم ریاضی» و بعضی علوم دیگر.

وی به اصطلاح سوم، یعنی دیدگاه کاربردی، تمایل بیشتری نشان می‌دهد و علم دینی را عبارت از هر دانشی می‌داند که برای جامعه اسلامی مفید، ضروری و در تمدن‌سازی اسلامی کارآمد باشد.^۱

پس از انقلاب رویکردهای متفاوتی در میان متفکران مسلمان، در باره معنای علم دینی پدید آمد و می‌توان گفت که این معانی توسعه یافته است. در مجموع می‌توان این دیدگاه‌ها را به حداقلی، میانی و حداکثری تقسیم کرد. رویکردهای حداقلی، با محور قرار دادن هدف، یا موضوع؛ دینی‌شدن علوم را به دینی شدن هدف یا موضوع^۲ می‌داند.

رویکرد میانی، دینی‌شدن علوم را به تأثر از پیش‌فرض‌های متافیزیکی برآمده از دین می‌داند. (ر. ک: باقری، ۱۳۸۲، ص ۲۵۰) گفتنی است کسانی که از این تصویر علم دینی، جانبداری کرده‌اند، گاهی از متافیزیک علم -

۱. ر. ک: مرتضی مطهری؛ مجموعه آثار؛ ج ۵، ص ۳۸۱۳۵.

۲. برخی موضوعاتی مانند دین، پدیده‌های منتسب به دین، امور مورد اهتمام دین، افراد دین‌دار یا جوامع دینی را برای مطالعات تجربی پیشنهاد می‌کنند و دینی شدن علوم را به این مقدار می‌پذیرند و منکر فراتر از آن‌اند.

افزون بر پیش‌فرض‌های علم-مبانی ارزشی مؤثر بر علم را نیز منظور می‌دارند؛ بنابراین دینی‌شدن علم را به دینی‌شدن پیش‌فرض‌های مابعدالطبیعی آن از یک سو و دینی‌شدن اهداف و جهت‌گیری‌های راهبردی آن از سوی دیگر، منوط می‌کنند. (ر. ک: گلشنی، ۱۳۸۰، صص ۲-۳، ۱۵۱ و ۱۶۶).

رویکرد حداکثری، آموزه‌های دینی را در متن علم، یعنی در فرضیه‌ها و نظریه‌های آن وارد کرده است. بدین‌ترتیب تأثیرگذاری دین در علم دینی را در بالاترین سطح تصویر می‌کند. بیشتر کسانی که چنین رویکردی دارند، اصالت روش تجربی به معنای معیار نهایی بودن آن در مقام داوری را زیر سؤال برده و از نوعی تکثرگرایی روش‌شناختی (استفاده از روش‌های تعقلی و وحیانی در کنار روش تجربی) حمایت کرده‌اند.

رویکرد حداکثری خود طیفی از دیدگاه‌ها را در خود جای داده است. برخی بر این باورند که علوم -اعم از طبیعی و انسانی- در صورتی دینی‌اند که از قرآن و سنت استخراج شوند و این دو منبع می‌توانند چنین علمی تولید کنند. دسته‌ای دیگر مانند علامه جوادی *آملی* دینی شده را در استخراج کلیات و اصول از دین و استنباط جزئیات و فروع از آن کلیات و اصول با عنصر اجتهاد می‌دانند؛^۱ علاوه بر اینکه عقل حتی تجربی^۲

۱. البته وی معتقد است که نه تنها اصول و کلیات علوم در کتاب و سنت موجود است، برخی از جزئیات علوم طبیعی و انسانی نیز در متون دینی وجود دارد.

۲. وی معتقد است دلالت‌های قطعی موجود در متون دینی که به توصیف امور مادی ناظرند، چندان فراوان نیستند و در موارد دلالت‌های ظنی نیز مخالفتی با داوری
←



را همانند نقل دینی، یکی از منابع اثباتی دین به شمار می‌آورند و البته مدرسانی نقل را در امور تجربی برای کشف واقعیت، ضروری می‌شمارند (ر. ک: جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص ۲۳-۴۳ / جوادی آملی (مرتضی)، ۱۳۹۲، ص ۳۶۹-۴۰۲).

گروهی بر این باورند که اخذ فرضیه‌ها و نظریه‌های علوم انسانی از دین (رویکرد حداکثری)، با پایبندی به معیار بودن روش تجربی در مقام داوری، قابل جمع است.^۱

همان‌گونه که اشاره شد اندیشمندانی نیز برخوردار از هر یک از عناصر و مؤلفه‌هایی علوم مانند موضوع، محمول، عالم، معلوم، روش، ابزار، منبع، فایده و کاربرد، هدف و غایت، مبانی، پیش‌فرض‌ها، پیش‌انگاره‌ها، زمان، مکان، جغرافیا، فرهنگ، تمدن و... را در دینی‌شدن علم مطرح

تجربی صورت نمی‌گیرد؛ همان‌گونه که در سایر موارد که هیچ بیان ظنی یا قطعی‌ای در دین نیامده است، رجوع به تجربه به عنوان معیار داوری بلامانع است (ر. ک: جوادی آملی؛ شریعت در آیین معرفت، صص ۸۱-۸۲، ۱۵۸، ۱۶۰ و ۳۳۶-۳۳۷).
 ۱. این دیدگاه معتقد است که بخشی از آموزه‌های دینی را به دلیل اینکه از دسترس عقل خارج و از قلمرو تجربه فراترند، ناگزیر خواهیم شد کنار بگذاریم یا ادعاهای تجربه‌ناپذیر را در پانوشته‌ای اختصاصی قرار دهیم. با اتخاذ این شیوه، ضمن آنکه دین‌باوران از دریافت دیدگاه جامع و همه‌جانبه دین نسبت به موضوع مورد مطالعه، محروم نخواهند شد، دیگران نیز می‌توانند بر اساس معیارهای روش‌شناسی غالب، به ارزیابی گزاره‌های تجربه‌پذیر علم دینی بپردازند و از این منبع معرفتی سرشار بهره‌مند گردند. افزون بر اینکه برخی از آموزه‌های تجربه‌ناپذیر دین نیز ممکن است در اثر پیشرفت علوم به‌مرور زمان وارد قلمرو تجربه شوند. همانند این پیشنهاد را می‌توان در باب هنجاری‌کردن علم دینی نیز مطرح کرد (ر. ک: بستان و همکاران، ۱۳۸۴، ج ۱، صص ۱۲۷، ۱۳۳ و ۱۳۸).

می‌کنند و آن را تشکیکی می‌دانند.

شایان ذکر است ملاک‌هایی دیگری نیز برای طبقه‌بندی دیدگاه‌ها در باب علم دینی مطرح شده است. مثلاً بر اساس نوع نگاه به دستاوردهای تجربی بشر و آموزه‌های نقلی، می‌توان موافقان علم دینی را به سه دسته طبقه‌بندی کرد: ۱. دیدگاه‌هایی که اصالت را به آموزه‌های نقلی می‌دهند و سعی در تحویل یا اندراج دستاوردهای تجربی در ذیل آموزه‌های نقلی دارند. ۲. دیدگاه‌هایی که اصالت را به روش تجربی و دستاوردهای تجربی بشری می‌دهند و سعی در تحویل یا اندراج آموزه‌های نقلی در ذیل روش تجربی دارند. ۳. دیدگاه‌هایی که سعی در تحویل هیچ یک به دیگری ندارند، بلکه به نوعی جمع میان هر دو با توجه به تبیین جایگاه هر یک در منظومه معرفتی انسان پرداخته‌اند و سخن از ضرورت تلازم و برقراری هماهنگی میان تمامی راه‌های کسب معرفت به میان می‌آورند (سوزنجی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۳-۱۹۴).

در هر حال کاوش در موضوع علم دینی، پس از انقلاب اسلامی به بلوغ و پختگی کافی رسیده است و به نظر می‌رسد که باید با گذر از این مرحله، مراحل دیگر مباحث علم دینی را پیگیری کرد.

ب) طرح دلایل منکران و موافقان

از میان چهار جریان پیش‌گفته تنها جریان دوم به انکار علوم انسانی اسلامی پرداخته است. این انکار بر اساس این تلقی ناصحیح بوده است که

مقصود مدعیان علم دینی، علم برآمده از آیات و روایات است. لذا آنان این علم را یک علم صرفاً نقلی ارزیابی کرده‌اند که روش تجربی را روش معیار در مقام داوری نمی‌داند و بر این اساس به انکار آن روی آورده است. (ر. ک: سروش، ۱۳۸۹).

البته این انکار گاهی با استناد به دلایلی بوده که در میانی خاص علم‌شناختی و دین‌شناختی آنان ریشه داشته است؛ مانند اینکه: ۱. علم، روشی تجربی دارد؛ ۲. علم، موضوع معین و عوارض ذاتی واحدی دارد؛ ۳. روش علم، نفس‌الامری و ثابت است؛ ۴. علم، دارای دو مقام گردآوری و مقام داوری است و برای علمی‌شدن گزاره‌ها فقط در مقام داوری به روش تجربی نیاز است نه مقام گردآوری؛ ۵. علوم انسانی، علمی است که رفتارهای جمعی و فردی، ارادی و غیرارادی و آگاهانه و ناگاهانه انسان را به قالب نظم‌های تجربه‌پذیر (تکرارپذیر و همگانی) می‌ریزند، ابطال‌پذیرند و توانایی پیش‌بینی می‌بخشند و...

همچنین قلمرو دین، قلمرو حذاقلی است و بالطبع نمی‌تواند تأمین‌کننده نیازهای بشر در قلمرو علوم و معارف باشد (ر. ک: ترخان، ۱۳۹۶، ص ۱۳۱-۲۲۹).

در نقد این میانی مطالب فراوانی گفته شده است و می‌توان موارد زیر را از اهم آن دانست:

در میانی معناشناختی، اولاً تصالب بر اصطلاح علم به معنای «Science» و ثانیاً تلقی یادشده از علم دینی، موجه نیست.

در مبانی علم‌شناختی اولاً انحصار روش‌شناختی، قابل دفاع نیست و وجهی ندارد که تنها روش معرفت علمی را روش تجربی بدانیم. ثانیاً تفکیک مقام گردآوری از مقام داوری و تأثیرناپذیری مقام داوری از جهان‌بینی‌ها و ارزش‌ها از پشتوانه منطقی لازم برخوردار نیست. ثالثاً اگر بر اساس یک قرارداد، علم را به معارفی محدود کردیم که روش تجربی، روش معیار در مقام داوری باشد، باز نمی‌توان از انکار علم دینی دفاع کرد؛ زیرا می‌شود تصویر صحیحی از علم دینی داشت و دین را بر موضوع، غایت، مبانی علوم و بر انگاره‌ها و نگره‌ها، تأثیرگذار دانست.

در مبانی دین‌شناختی اولاً روش تعیین قلمرو دین، روش درون‌دینی است؛ نه برون‌دینی. ثانیاً حداقلی بودن قلمرو دین با نقدهای جدی روبه‌روست. حداکثری بودن قلمرو دین می‌تواند دو معنای اساسی داشته باشد که بر اساس هر دو معنا می‌توان تصویر صحیحی از علم دینی ارائه کرد و بهره‌مندی حوزه‌های گوناگون علوم و معارف بشری را از منابع دینی، نشان داد (ترخان، ۱۳۹۴، صص ۹۷ و ۱۲۶).

نگارنده بر این باور است که اگرچه پیش از انقلاب هیچ اثر در خوری در این زمینه منتشر نشد و نقدهای جدی مبانی معناشناختی، علم‌شناختی و دین‌شناختی منکران، پس از انقلاب اسلامی از سوی فرهیختگان حوزوی و دانشگاهی ارائه شده است، اما هنوز تا تولید ادبیات مناسب، مجاب‌شدن جامعه علمی و ایجاد گفتمانی واحد، راه درازی در پیش است. از این رو، بر حوزه‌های علمیه و مراکز علمی است تا عمیق‌تر و پویاتر در این عرصه

وارد شوند.

۳-۳-۲. تولید علوم انسانی اسلامی

در حقیقت اولین گام‌های تولید علوم انسانی پس از انقلاب اسلامی از طرف پژوهشگران، برآشته شده است. توجه به این نکته مهم است که علوم انسانی اسلامی به صورت تدریجی در قالب یک جریان در می‌آید و شکل می‌گیرد. این علوم مانند سایر علوم، دارای سه جهان اول، دوم و سوم است: جهان اول، همان واقعیات اجتماعی است که بشر با آن درگیر است. جهان دوم، عبارت است از جهان اندیشه‌ها، ذهنیات و ایده‌ها (جهان تجربه‌های مستقیم و ذهنی انسان) و جهان سوم، جهان بین‌الذنهانی یا محصولات و فرورده‌های ذهنی انسانی مثل آثار علمی، ادبی، هنری و فرآورده‌های صنعتی و فناورانه. روابط بین این عوالم سه‌گانه از سنخ تعامل دوسویه و رفت و برگشتی (دیالوگی) است. جهان اول، از یک سو، جهان دوم و سوم را ایجاد می‌کند و در مقابل، جهان دوم و سوم، می‌توانند جهان اول جدیدی خلق کنند (با توجه به برساختگی واقعیت اجتماعی و اعتباری بودن موضوع علوم انسانی). بر این اساس، فرایند تحول علوم انسانی به ترتیب عبارت است از: ۱. تحقق مسئله اجتماعی، تولید ایده و نظریه ۲. انباشت مسائل نظری و نظریه‌ها و ۳. شکل‌گیری نظام مسائل ذیل موضوع و عنوان واحد؛ که در این مرحله، دیسیپلین‌ها متولد می‌شوند. به عبارت دیگر، فرایند شکل‌گیری علم (دیسیپلین) از واقعیت اجتماعی، مسئله و نظریه شروع

می‌شود و با شکل‌گیری مجموعه مسائل و نظریه‌ها حول محوری خاص، علم متولد خواهد شد. به دیگر سخن، با توجه به واقعیت اجتماعی، ابتدا مسئله طرح می‌شود که برای پاسخ به آن، مراحل طی می‌شود و به پاسخ آن می‌رسیم و گاه، در حل مسئله، نظریه‌های مختلفی شکل می‌گیرد. پس از تولید مجموعه مسائل و نظریه‌های مختلف؛ ذیل یک عنوان کلی (با هر معیاری؛ خواه با محوریت موضوع، یا محوریت روش، غایت یا...)، می‌توان مدعی شکل‌گیری علم به معنای دیسیپلین بود. بنابراین تحقق یک رشته علمی، به صورت طبیعی، امری تدریجی است و بعضاً چندین دهه یا سده طول خواهد کشید. البته دیسیپلین‌ها علی‌رغم فرایند طبیعی و تدریجی شکل‌گیری، از جهاتی هدایت‌پذیر و قابل مدیریت‌اند. نوع میانی و زیرساخت‌های معرفتی و همچنین چگونگی انتظارات جامعه و عالمان، در لایه‌های مختلف علم و به صورت نامحسوس در جهت‌گیری‌های کلی آن علم، اثر مستقیم دارند. این واقعیت را می‌توان در علوم انسانی پیش از انقلاب و پس از انقلاب به‌روشنی دید. پدیده‌های اجتماعی قبل از انقلاب از یک سو و نظریه‌ها و دیدگاه‌های الهیاتی و اجتماعی حضرت امام علیه السلام از سوی دیگر، منشأ حوادث و واقعیت‌های مهم اجتماعی، نظیر انقلاب و نظام جمهوری اسلامی شده است.

وضعیت موجود

آنچه تاکنون در قسمت تولید علوم انسانی اسلامی صورت پذیرفته

سطوح مختلفی دارد که بیشتر آنها تنها به تبیین مبانی علوم انسانی اسلامی و ارائه مدل و الگوی تولید علم دینی و پژوهش درباره آنها اختصاص داشته است؛ در نتیجه کمتر به برآیند این مبانی در نظریه‌ها و حل مسئله توجه شده است. به بیانی دیگر؛ بررسی کتاب‌ها و مقالات منتشر شده در رشته‌های علمی خاص مانند اقتصاد، مدیریت، علوم سیاسی و جامعه‌شناسی و...، از آن حکایت دارد که آثار معطوف به مبانی، بیشتر از آثار معطوف به حل مسئله بوده است.

نگارنده چنان‌که در کتاب *درآمدی بر مبانی کلامی علم دینی با تأکید بر علوم انسانی* به آن اشاره و آن را در قالب مقاله‌ای عرضه کرده است،^۱ بر این ادعا پای می‌فشارد که اگرچه اقدامات انجام شده در جای خود ضروری بوده و از این جهت ستودنی است، اما اینک باید از این مرحله گذر کرد و به دنبال اشراب مبانی دینی و باورهای کلامی در عناصر و مؤلفه‌های علوم انسانی بود.

دیدگاه‌های گفته‌شده فارغ از اینکه نتوانسته‌اند فرایند تولید علم دینی را به‌خوبی تبیین کنند و بر عنصر خاصی از عناصر پیش‌گفته تأکید کرده و بحث را به صورت کلان ندیده‌اند؛ حتی بر اساس همان مدل پیشنهادی خود نتوانسته‌اند در مرحله عمل، ادبیات لازم را تولید کنند. از این رو در مرحله اجرای مدل اگرچه کارهای ارزشمندی انجام شده، اما تا نقطه مطلوب

۱. این مقاله در مجله فلسفه دین با عنوان «باورهای کلامی و علوم انسانی (جایگاه و چگونگی تأثیر)» چاپ شده است.

فاصله زیادی مانده است.

همان‌گونه که بیان شد اگر این سخن را بپذیریم که دینی‌شدن علم به صورت تشکیکی و به اندازه اشراپ آموزه‌های دینی در مؤلفه‌های علوم انسانی است، در این مرحله ضروری است حوزه‌های علمیه به دو کار مبادرت ورزند: اول اینکه تمهیدات لازم را برای اجرایی‌شدن مدل‌های پیشنهادی، فراهم کنند. به بیانی دیگر مراکز علمی دانشگاهی و حوزوی، باید در جهت هدایت، کمک و مدیریت مؤسسات و دستگاه‌هایی که تولید علم دینی را بر اساس مدل‌های پیشنهادی خود دنبال می‌کنند، نقش‌آفرینی کنند. واضح است که این نقش‌آفرینی، صرفاً یک نقش ستادی خواهد بود که بر اساس برنامه‌ای جامع و دقیق می‌تواند تحقق‌بخش اهداف حوزه‌های علمیه باشد. دوم اینکه برای ایفای رسالتی که برای پیدایش تمدن نوین اسلامی بر عهده دارد، تلاشی مضاعف را در جهت تغذیه آموزه‌های دینی به هر یک از عناصر ماهیت‌ساز و هویت‌بخش علوم انسانی، سامان دهد؛ از جمله: اجرای برنامه‌های پژوهشی مختلف در جهت تولید مبانی عام علوم انسانی مطلوب (مبانی که بین همه علوم انسانی مشترک است) و مبانی خاص هر یک از شاخه‌های علوم انسانی.

باور نگارنده این است که توفیق در این قسمت، بدون تأسیس نهادی توانمند و پویا در حوزه، میسر نیست. این نهاد، اولاً باید خود صاحب مبنا و نظریه کلان برای تولید علوم انسانی اسلامی باشد که در این زمینه مطالب همین نوشتار می‌تواند راهگشا باشد و نقش نظریه راهنما را ایفا کند. ثانیاً با

رصد وضعیت موجود به تناسب امکانات و اولویت‌ها، پژوهش‌هایی را بر اساس همان طرح کلان ترسیم کرده و در دستور کار خود قرار دهد تا گام به گام به اهداف گفته‌شده نزدیک شود.

در پایان توجه به این نکته لازم است که ترویج و اقدامات لازم در موضوع اثربخشی، گام مستقلی پس از این مرحله نیست و باید آن را در هریک از مراحل سه‌گانه به کار بست. به بیانی دیگر برای توفیق در مراحل گفته‌شده، ضروری است که ادبیات لازم، تولید و در جامعه نخبگانی و علمی، پذیرفته شود؛ زیرا علم از هویت جمعی برخوردار است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

علی‌رغم ضعف منابع پژوهش، می‌توان حاصل پژوهش حاضر را که یک کاوش میدانی بر اساس اطلاعات موجود در فضای مجازی است، در عرصه‌های زیر دانست:

در عرصه نهادهای مربوطه باید گفت:

۱. همه نهادهایی که در تولید علوم انسانی اسلامی مسئولیت دارند، بعد از انقلاب اسلامی تأسیس شده‌اند.
۲. تربیت نیروی انسانی و تولید آثار مکتوب، از اولویت‌های اصلی این نهادها است.
۳. برخی از این پژوهشگاه‌ها بیشتر بر ترجمه آثار غربی‌ها و گذشتگان متمرکز شده‌اند.

۴. اولویت اصلی بسیاری از این پژوهشگاه‌ها بر تولید علوم انسانی اسلامی نبوده است. البته می‌توان از پژوهشگاه‌هایی مانند پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی نام برد که دغدغه بیشتری برای اسلامی‌سازی علوم انسانی از دیگر مؤسسات و نهادهای علمی داشته‌اند.

از این رو می‌توان ایجاد و تأسیس پژوهشگاه‌ها و تربیت نیروی انسانی و تولید آثاری در این زمینه را از کامیابی‌ها بر شمرد اما کاستی را می‌توان اختصاص‌نیافتن همه امکانات و ظرفیت این نهادها در اسلامی‌سازی علوم انسانی دانست.

در حوزه موضوعی با بررسی ۱۲۳ کتاب منتشره در سال‌های مختلف نتایج زیر حاصل شد:

۱. در حوزه نقد علوم انسانی تنها ۱۳ اثر به چشم می‌خورد که البته برخی از آنان، وضعیت موجود علوم انسانی در ایران را نقد کرده‌اند و ناقد علوم انسانی رایج نبوده‌اند. عمده نقدهایی که در این سال‌ها انجام شده ناظر به چهار محور معرفتی، اخلاقی، دینی و کارآمدی بوده است. به نظر می‌رسد در حوزه نقد علوم انسانی اگر چه کارهای ارزشمندی صورت گرفته، ولی باز هم باید کارهای جدی‌تری انجام شود. پس یکی از کامیابی‌ها گسترش و تعمیق قلمرو نقد است که پیش از انقلاب بسیار محدود و سطحی بوده است.

۲. در حوزه پیرانگاره‌ها با ۱۰۴ اثر مواجهیم که اولین آنها مربوط به سال ۷۱ است. قبل از انقلاب، برخی از مباحث ناظر به این حوزه در آثار

گروهی از نویسندگان مطرح بود. مثلاً شهید مطهری به معنای علوم اسلامی توجه و چهار معنا را برای آن ذکر کرده است، اما این بحث‌ها پس از انقلاب به صورت جدی دنبال شد. از این رو اولاً رویکردهای متفاوتی مانند حداقلی، میانی و حداکثری در معنای علوم اسلامی پدید آمد و ثانیاً با عنایت به امکان تحقق علوم انسانی اسلامی، مبانی منکران علم دینی مورد تحلیل دقیق قرار گرفت. البته این محور نیز مانند محور اول نیازمند بازپژوهی و عمق‌بخشی است.

۳. در حوزه تولید علوم انسانی اسلامی یعنی گام سوم، علوم انسانی اسلامی به معنای عام، پیش از انقلاب وجود داشته است؛ به همین سبب، علوم انسانی نیز به علت اشتغال بر نظریه‌ها در پیدایش انقلاب اسلامی و تشکیل نظام اسلامی و طراحی ساختارها و نهادهای دولت اسلامی، مؤثر بوده‌اند. با این همه، تولید علوم انسانی اسلامی به معنای خاص آن از دغدغه‌های مراکز یادشده پس از انقلاب است.

بر اساس آمار ارائه‌شده می‌توان ادعا کرد که آثار معطوف به مبانی، بیش از آثار مربوط به مسائل بوده و در این عرصه تا نقطه مطلوب فاصله بسیاری وجود دارد. از این رو در حال حاضر باید همت خود را در محور سوم متمرکز کنیم. این تمرکز، شامل استخراج مبانی عام علوم انسانی مطلوب و پس از آن، تنقیح و ارائه مبانی علوم انسانی خاص به صورت مستوفی و جامع است که موجب تأثیرگذاری شاخص‌ها در اسلامیت علوم می‌شود.

به علاوه باید نظریه‌هایی تولید کرد که در مرحله سوم (تشکیل دولت اسلامی)، نهادها و ساختارهای متناسب را طراحی کند و در مرحله چهارم (تشکیل جامعه اسلامی؛ یعنی جامعه‌ای که همه مقاصد، اهداف و آرمان‌های اسلام، مانند عدالت فراگیر و... در آن تحقق یافته باشد) و مرحله پنجم (تشکیل امت اسلامی یا ایجاد تمدن اسلامی) کارآمد باشند.

در پیمودن این راه گرچه باید سرمایه‌گذاری بیشتری صورت پذیرد و حوزویان با جدیت بیشتری در این قسمت وارد شوند، اما انتظار تولید رشته‌های علمی مختلف علوم انسانی اسلامی در یک پروسه ۴۰ ساله یک انتظار نامعقول است و در این زمینه باید از شتابزدگی پرهیز کرد.

منابع

۱. ایمان، محمدتقی؛ پارادایم‌های علوم انسانی غربی و اسلامی؛ علامه طباطبایی فیلسوف علوم انسانی-اسلامی، ج ۲، به کوشش عبدالحسین خسروپناه؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰.
۲. باقری، خسرو، هویت علم دینی؛ تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲.
۳. بستان، حسین (نجفی) و همکاران؛ گامی به سوی علم دینی؛ ج ۱، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴.
۴. ترخان، قاسم؛ «انکار علم دینی در محک نقد»، قبسات؛ دوره ۲۰، شماره ۷۵، بهار ۱۳۹۴.
۵. _____؛ «سطوح سکولار علوم تجربی»، کتاب نقد، تابستان و پاییز ۱۳۸۹، ش ۵۵-۵۶.
۶. _____؛ درآمدی بر مبانی کلامی علم دینی با تأکید بر علوم انسانی؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۶.
۷. جوادی آملی، عبدالله؛ «فلسفه الهی و محال بودن علم غیردینی»، فصلنامه کتاب نقد؛ ش ۶۹، ۱۳۹۲.
۸. _____؛ شریعت در آینه معرفت؛ قم: نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۹۲.
۹. جوادی آملی، مرتضی؛ «تبیین نظریه حضرت آیت‌الله علامه

- جوادی آملی»، فصلنامه کتاب نقد؛ ش ۶۹، ۱۳۹۲.
۱۰. خامنه‌ای، سیدعلی؛ نرم افزار حدیث ولایت.
۱۱. خسروپناه، عبدالحسین و همکاران؛ در جستجوی علوم انسانی اسلامی؛ ج ۱؛ قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۹۲.
۱۲. سروش، عبدالکریم؛ «راز و ناز علوم انسانی»؛ ۱۳۸۹، در: <http://drsoroushh.blogfa.com/post-21.aspx>.
۱۳. _____؛ تفرج صنع؛ تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۳.
۱۴. سوزنچی، حسین؛ معنا، امکان و راهکارهای تحقق علم دینی؛ تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۹.
۱۵. شریفی، احمدحسین؛ مبانی علوم انسانی اسلامی؛ تهران: آفتاب توسعه، ۱۳۹۴.
۱۶. فروند، ژولین؛ نظریه‌های مربوط به علوم انسانی؛ ترجمه علی‌محمد کاردان؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.
۱۷. گلشنی، مهدی؛ از علم سکولار تا علم دینی؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.
۱۸. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار ج ۲۲، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۸۷.
۱۹. نصر، سیدحسین؛ نیاز به علم مقدس؛ ترجمه حسن میانداری؛ قم: طه، ۱۳۷۹.